

تحلیل جامعه‌شناختی از تأثیرات بیکاری بر امنیت ملی

نویسنده: نوذر امین صارمی

چکیده:

مقاله بیکاری یکی از بحرانهای موجود در اقتصاد کشور است. ایران سومین کشور جهان از نظر داشتن جوان می‌باشد. این جمعیت بزودی وارد سن باروری شده، تشکیل خانواده می‌دهند و بطور متوسط سالانه حدود یک میلیون نفر متقاضی شغل خواهیم داشت. در حال حاضر نیز تعداد بیکاران بین سه تا چهار میلیون نفر برآورده شده که فقط شامل آمار بیکاری آشکار است.

بحران بیکاری می‌تواند بر شاخص‌های رشد و توسعه کشور به ویژه بر امنیت ملی تأثیرات اساسی داشته باشد. این مقاله امنیت ملی را به عنوان متغیر وابسته و بحران بیکاری را به عنوان متغیر مستقل در نظر گرفته و از ابعاد خرد و کلان به موضوع نگریسته است. نویسنده در سطح فردی با استفاده از نظریات هرزبرگ و در سطوح اجتماعی با رویکردی جامعه‌شناختی چون دورکیم، اسملسر، دیویس و مارکس به تبیین موضوع پرداخته است.

امنیت در این مقاله از نگاه تازه‌ای دیده شده است. امنیت را قبلاً بر اساس تهدیدات نظامی برای براندازی نظام سیاسی تعریف می‌کردند، ولی امروزه با گسترش فزاینده بزرگراههای اطلاعاتی و تحولاتی که در عرصه‌های مختلف روی داده است، مقوله‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از الزامات اساسی امنیت ملی محسوب می‌گردد که در تحلیل موضوع باید به آن توجه شود. ناامنی نیز بر اساس شاخصهای عینی و ذهنی، به حالات یا موقعیتهایی که نظم، انسجام و آرامش جامعه را بر هم می‌زند یا احساسی که در افراد یا آحاد جامعه شکل می‌گیرد، اطلاق شده است. در خاتمه نیز توسط مدلی پارادایمهای مطرح شده و روابط متغیرها نشان داده شده است.

طرح موضوع

◀ مسأله بیکاری، امروز یکی از بحرانهای موجود در اقتصاد کشور است. ایران سومین کشور جهان از نظر داشتن جمعیت جوان می باشد. آمارها نشان می دهد حدود ۳۷ میلیون نفر جمعیت زیر ۲۴ سال در کشور وجود دارد؛ یعنی، بیش از ۶۵ درصد جمعیت ما جوانانی هستند که جویای کارند.

این جمعیت بزودی وارد سن ازدواج شده و تشکیل خانواده می دهند، در نتیجه پیش بینی می شود با احتساب یک فرزند برای هر خانواده، ۱۵ میلیون نفر به نفوس ایران اضافه شود. در ۲۰ سال گذشته تعداد ورودی افراد به بازار کار در ایران، حدود ۱۲۰ هزار نفر بوده است، ولی در سالهای آینده در خوش بینانه ترین پیش بینی تعداد ورودی افراد به بازار کار به بیش از یک میلیون نفر می رسد. در حقیقت در پنج سال آینده به طور متوسط در سال حدود یک میلیون نفر به جمعیت جستجوکنندگان کار اضافه می شوند.

نرخ رشد جمعیت از $\frac{3}{2}$ درصد در سال ۶۸ به $\frac{1}{4}$ درصد در سال ۷۶ کاهش یافته اما به رغم این کاهش، خطر رشد جمعیت برای کشور جدی است. صاحب نظران معتقدند اگر امیدوار باشیم که برنامه های کنترل جمعیت در ۲۵ سال آینده به خوبی اجرا شود، در سال ۱۴۰۰ شمسی ما با ۳۵ میلیون نفر متقاضی شغل رو به رو هستیم. در حال حاضر نیز تعداد بیکاران بین ۳ تا ۴ میلیون نفر برآورده شده که فقط شامل آمار بیکاری آشکار است. عرضه فرصتهای شغلی به هیچ وجه با این ارقام هماهنگی ندارد. درآمد سرانه کشور از ۸۰۰ دلار در سال ۵۶ به ۱۸۰ دلار در حال حاضر کاهش یافته که این امر بدین معناست که رفاه مردم در همین مدت به کمتر از یک چهارم تقلیل پیدا کرده است. همچنین آمارها نشان می دهد که تولید سرانه کشور در حال کاهش است و کاهش تولید سرانه از دید اشتغال و تولید، یک بحران اساسی به شمار می رود. این مقوله می تواند بر شاخصهای امنیت کشور تأثیرات اساسی داشته باشد. البته

امنیت را در چنین بحثی باید از نگاهی تازه دید.

«امنیت» را قبلاً براساس تهدیدات نظامی جهت براندازی نظام سیاسی تعریف می‌کردند، ولی پس از جنگ جهانی دوم، توجه پژوهشگران امنیتی به نقش قدرت اقتصادی و فرهنگی در تضمین امنیت ملی جلب شد که این خود، تحولی بزرگ در عرصه امنیت ملی به شمار می‌رود. با توجه به این رویکرد و با گسترش فزاینده بزرگراه‌های اطلاعاتی و تحولاتی که در عرصه‌های ارتباطات روی داده است، هیچ کشوری فقط با تجهیز نیروهای مسلح نمی‌تواند به امنیت ملی امیدوار باشد، بلکه برای تضمین آن امنیت مقوله‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز مهم شمرده می‌شود. «امروز وقتی دانشمندان علوم اجتماعی مدرن از مفهوم امنیت ملی صحبت می‌کنند، عموماً منظورشان توانایی ملی برای حفاظت از ارزشهای داخلی در مقابل تهدیدات خارجی است. لذا این میدان مطالعه تمام اقدامات انجام شده توسط ملت‌ها برای طراحی، تصمیم‌گیری و ارزیابی تصمیمات و سیاست‌های اتخاذ شده برای افزایش این توانایی را در بر می‌گیرد»^۱

نامنی هم براساس شاخصهای عینی و ذهنی به حالات یا موقعیت‌هایی که نظم، انسجام و آرامش جامعه را بر هم می‌زند، یا احساسی که در افراد و آحاد آن جامعه در این خصوص شکل می‌گیرد، اطلاق می‌شود. تأثیرات پدیده بیکاری بر ابعاد مختلف امنیت عمومی در دو سطح فردی و اجتماعی مطرح است که در سطح نظری خرد با استفاده از نظریات "هرزبرگ"، روانشناس اجتماعی آلمانی و در سطح کلان با چارچوب نظری جامعه‌شناسانی چون: دورکیم، اسملسر، دیویس و مارکس قابل تبیین است که بدنه اصلی این مقاله نیز تحلیل موضوع در همین دو سطح است.

بیکاری و انفعال

هرزبرگ در روانشناسی اجتماعی نظریاتی تحت عنوان رضایت‌مندی از

زندگی و رضایت‌مندی از شغل دارد که بررسی‌هایی را در رابطه با آثار اشتغال یا بیکاری به وسیله آن مطرح کرده است.

نظریه رضایت‌مندی میزان انطباق انتظارات را با پیشرفتهای فرد تعیین می‌کند، یعنی، هماهنگی توقعات با برطرف شدن نیازهای انسان را نشان می‌دهد. هرزبرگ نیازهای انسان را به بدنی و روانی تقسیم کرده و می‌گوید:

رضایت‌مندی در این نیازها، موجب خشنودی شده و فرد را مشتاق رشد، کسب دانش، پیشرفت، خلاقیت، و خود شکوفایی می‌کند. بیکاری وضعیتی را پیش می‌آورد که ارضای نیازها، مورد تهدید واقع می‌شود. جوانانی که می‌خواهند در بازار کار جایی بیابند، ولی موفق نمی‌شوند، ناامید و افسرده شده و نسبت به خود، جامعه و حکومت دچار بدبینی و یأس می‌گردند. چنین افرادی: ۱- استقلال خود را دست‌نیافتنی می‌یابند (جوان نیاز به تشکیل خانواده و دارا بودن شخصیت مستقل دارد). ۲- آینده را مبهم و پیش‌بینی ناپذیر می‌بیند. (دوران جوانی دوران نگرانی از آینده و به فکر سرنوشت آینده بودن است) ۳- عملاً قدرت تصمیم‌گیری را از دست می‌دهد. (فرد بیکار کم‌اراده و مشوش است). نتیجه‌ای که از ترکیب این عوامل به دست می‌آید چیزی نیست جز اضطراب، دلشوره، فقدان اعتماد به نفس و نارضایتی از زندگی. بیکاری پدیده‌ای است که همه چیز انسان از جسم تا فکر را مشغول خود می‌کند. شاید مهمترین نیازهای فردی نیاز به یک شغل است که همه چیز را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. فشارهای روانی، تزلزل ارزشها، و بی‌ثباتی فکری، بعضی از انسانها را تهی از هرگونه فکر و ارزش می‌کند که بیشتر در عالم خیال زندگی نموده، خواب بیشتر وقت آنها را دربر گرفته و در رؤیاها و خیالات خود زندگی را بیشتر لمس می‌کنند تا در عالم واقعیت. چنین افرادی منفعل‌ترین اقشار جامعه هستند. آنها آزاده‌ای از خود ندارند، در برابر هر نوع فکر و عقیده‌ای به راحتی سر فرود می‌آورند و به راحتی به طرف هر نوع فکر و عقیده‌ای گرایش پیدا می‌کنند.

فرهنگ بیگانه در چنین شرایط بهتر پذیرش می‌گردد. از بعد از انقلاب اسلامی هزاران نفر از چنین افرادی جذب گروه‌های مختلف گردیدند و امروز نیز دچار حاشیه‌نشینی فرهنگی گردیدند. نتیجه این فرآیندها تزلزل در امنیت جامعه از نظر فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و... است. از سوی دیگر چنین افرادی به سمت انحرافات و بزهکاری گرایش بیشتری نسبت به افراد شاغل دارند. از نظر رئالیستها، جرم در فضای خاصی شکل می‌گیرد که بیکاری می‌تواند در ایجاد این فضا سهم زیادی داشته باشد اگر چه نمی‌توان گفت بیکاری حتماً به انحراف و بزهکاری می‌انجامد، ولی زمینه‌های مساعدی را برای بروز آسیبهای اجتماعی فراهم می‌آورد. بر اساس دیدگاه اکولوژیستها، انحرافات چون اعتیاد، انحرافات جنسی، ولگردی، طلاق و سایر انحرافات و آسیبهای اجتماعی نیز همبستگی مثبتی با میزان امنیت عمومی جامعه دارد. داشتن یک شغل برای تأمین اقتصادی و ادامه زندگی نیز اهمیت بسزایی دارد. فرد بیکار برای اداره زندگی و خانواده، در صورتی که زمینه و شرایط نامناسبی نیز حاکم باشد، برای امرار معاش، دست به هر عمل مشروع یا نامشروع می‌زند. «سعدی» در گلستان آورده: «... هر کجا سختی کشیده‌ای تلخی دیده‌ای را بینی خود را به شره در کارهای مخوف اندازد و از توابع آن نپرهیزد و از عقوبت نهراسد و حلال از حرام شناسد... محتمل است اینکه یکی را از درویشان نفس اماره مرادی طلب کند، چون قوت احصانش نباشد به عصیان مبتلی گردد... و گرسنگان نان ربایند...»^۲

اکثر سارقین و قاچاقچیان نیروی کار خود را از جامعه بیکاران می‌گیرند. در بعضی شهرهای مرزی ماشیوع بیکاری باعث افزایش قاچاق در زمینه‌های مختلف گردیده است. شیوع بیکاری در یک جامعه در سطح فردی، باعث مهاجرت شخص برای دستیابی به یک موقعیت شغلی می‌گردد. در سالهای نه چندان دور، موج مهاجرت ایرانیان به ژاپن و انجام کارهای پست و مشاغل بی‌ارزش از نمونه‌های آن است که باعث تبعات منفی سیاسی - اجتماعی گردید.

در خصوص افراد ماهر و تحصیلکرده نیز عدم وجود زمینه‌های شغلی مناسب پدیده فرار مغزها را به همراه خود دارد. این دو پدیده با به وجود آوردن افراد وابسته و حاکم نمودن فرهنگ استکباری، اثرات زیانباری بر فرهنگ عمومی جامعه دارد. عدم وجود فرصتهای شغلی متناسب با رشته‌ها و تخصصهای افراد، گرایش آنها را به سمت بازار کار خارج از کشور می‌کشد و آنها با دادن امتیازات و امکانات بالا افرادی سرسپرده، تربیت نموده که حاکمیت سیاسی، امنیتی و ملی جامعه را به خطر می‌اندازد.

بیکاری؛ بحران اجتماعی

دورکیم مبنای نظم و امنیت جامعه را عاملی اخلاقی می‌داند (تراکم اخلاقی)؛ یعنی، آنچه حافظ همبستگی و نظم می‌باشد، عنصری اخلاقی است. به نظر او، جامعه مجموعه‌ای کمی از افراد نیست، بلکه واقعیت کیفی یگانه‌ای می‌باشد. رسوم و سنن اجتماعی بر عقل منفرد افراد مسلط هستند و جامعه با نظم و تعادل دارای وحدتی اخلاقی است. از نظر دورکیم مردم در شرایط فروپاشی همبستگی سنتی و عدم پیدایش همبستگی جدید، بیش از هر زمان دیگر مستعد شورش و طغیان هستند. در شرایطی که جامعه دچار بحران بیکاری است و به واسطه ضعف معیارهای اخلاقی ناشی از فشار این پدیده، حالت آنومی پدید می‌آید و باعث از بین رفتن امنیت و نظم موجود و فردگرایی افراطی می‌گردد. در بحران بیکاری افرادی که دچار محرومیت شده‌اند به نومییدی سوق پیدا می‌کنند و در نومییدی دست به شورش، ضرب و جرح و اهانت به حاکمیت،... می‌زنند. فقدان همبستگی و وفاق در چنین جامعه‌ای بروز کشمکش و ستیزهای اجتماعی را تسهیل می‌نماید.

اسم‌سرنیز نظریه مشابهی دارد و می‌گوید:

«نوسازی جامعه موجب اختلال و همبستگی اجتماعی می‌گردد. فقدان

همبستگی و تعادل کلی در سطح فردی موجب پیدایش فشار روحی و اضطراب می‌گردد که بی‌شبهت به وضعیت آنومی دورکیم نیست. در این شرایط احتمال وقوع انواع رفتار جمعی مانند شورش، جنبش اجتماعی، ترسهای جمعی و انقلاب افزایش می‌یابد. در نتیجه پیدایش فشار روحی و اضطراب و عدم تعادل، نارضایتی نسبت به عملکرد نهادهای مستقر افزایش می‌یابد و مردم در آرزوی وضع بهتر دست به خیال‌پردازی می‌زنند. همین فعالیت‌منبع‌تکوین‌ایدئولوژی است. در این میان دو دسته رفتار اجتماعی پدیدار می‌گردد: یکی هیجانهای جمعی مانند ترسهای عمومی و ازدحامات و دیگری جنبشهای جمعی.^۳

«رابرت مرتن» نیز بی‌هنجاری را حالتی می‌داند که میان اهداف و وسایل مقبول اجتماعی شکاف ایجاد شده است. از نظر وی افراد، زمانی به کجرویهای اجتماعی روی می‌آورند که وسایل مقبول اجتماعی اهداف آنها را تأمین نمی‌کنند. بنابراین آنها مجبور می‌شوند از وسایل غیر مشروع استفاده کنند. بیکاری از مقوله‌هایی است که چنین وضعی را پدید می‌آورد و افراد به ستیز و رفتارهای انحرافی دست می‌زنند. «ورث» نیز بحران بیکاری را نقطه شروع حرکتها، اغتشاشات و شورشها در فضای مساعد می‌داند.

بیکاری و نظم اجتماعی

شورش، اساساً به معنی اعتراض خشونت‌آمیز نسبت به وضعیت موجود است. امکان دارد علت این اعتراض اوضاع بد اقتصادی و خودکامگی سیاسی باشد. شورشگر از روی استیصال به اشیاء و افرادی که آنها را مسؤل بدبختی خویش می‌داند، حمله می‌کند و به خشونت و انتقام‌جویی دست می‌زند.^۴ بیکاری شرایطی را ایجاد می‌کند که فرد در زندگی احساس شکست و رسیدن به انتهای راه را می‌نماید. این برداشت در ذهن کارگرانی که به هر دلیل اخراج شده و بیکار هستند، شدیدتر است.

«وقتی به علت عدم اشتغال و کمبود درآمد، دستیابی به کالاهای مورد نیاز مسدود باشد، بر اساس تئوریهای دورکیم و مرتون خودکشیها، طلاقها، قتلها، و دیگر انحرافات و فساد در جامعه به وجود می‌آید. نظم اجتماعی مختل می‌گردد و فرایند مقایسه، احساس محرومیت، نارضایتی و سپس شورشهای اجتماعی را در پی دارد.»^۵

در چنین شرایطی، فرد، جامعه را گناهکار و مسؤول نابسامانی خویش می‌پندارد، لذا با کوچکترین شرایط مساعدی به ستیز با جامعه و حکومت می‌پردازد. گاستون بوئول معتقد است: احساس شکست غالباً به عقده گناهکاری طبیعی یا ماوراء طبیعی مربوط است که این احساس تقصیر، عدم موفقیتها، ناکامیها، و بدبختیها را به گردن شخص یا اشخاص موهوم می‌اندازد. در این حالت ما سعی می‌کنیم که مسؤولیت حادثه‌ای را که به ما صدمه زده و ما علت حقیقی آن را نادیده می‌گیریم، به گردن دیگری بیندازیم.^۶

در چنین شرایطی سنتها و ارزشهای حاکم به تدریج سست و اصول اخلاقی و معیارهای رفتاری از هم گسسته خواهد شد.

برای همین است که انتظار هر عملی را می‌توان داشت. کثرت چنین افرادی و اشاعه بحران بیکاری در جامعه آن را به سوی نابسامانی و بی‌نظمی اجتماعی و در نهایت تزلزل در امنیت جامعه سوق خواهد داد. بررسیها نشان می‌دهد بیکاری و شرایط بد اقتصادی با وقوع خشونت‌های سیاسی سخت پیوند داشته و وضعیتی را فراهم می‌آورد که در وفاداری افراد نسبت به حکومت تغییرات سریع به وجود آورده و به نارضایتی عمومی یا نارضایتی بخشهای عمده‌ای از جمعیت می‌انجامد.

یک فرد بیکار و ناراحت نماد یک خانوار ناراضی و بی‌اعتماد به شمار می‌رود. تاریخ اجتماعی جهان نمونه‌های فراوانی از ستیزها و تغییرات اجتماعی را ثبت نموده که بیکاری و شرایط بد اقتصادی عامل اصلی آن بوده

است. «کرین برینتون» در کالبد شکافی چهار انقلاب معتقد است چهار انقلاب انگلستان، فرانسه، آمریکا و روسیه در جوامعی وقوع یافتند که تا حدی از پیشرفت و توسعه اقتصادی برخوردار بودند و کسانی که این انقلابات را به انجام رساندند، از محروم‌ترین و فقیرترین قشرهای اجتماعی نبودند و انقلاب آنها نیز ناشی از درماندگی و فلاکت بیش از حد و نتیجه نومییدی آنها نبوده، بلکه برعکس این انقلابات از احساس نارضایتی، حالت انتظار و بی‌تابی، و همچنین امید به آینده، محرومیتها و خواستههای ارضا نشده، محدودیتها و فشارهای غیرقابل تحمل، ناشی می‌گردد. بحران بیکاری ناشی از برنامه‌های توسعه اقتصادی در جوامع در حال رشد چنین تبعاتی را می‌تواند داشته باشد.

از طرف دیگر شرایط بد اقتصادی و بیکاریهای ناشی از اوضاع نابسامانی اقتصادی نیز اثراتی را بر نظم و امنیت موجود در جامعه دارد. تاریخ جهان نمونه‌های زیادی از انقلابات، اغتشاشات و خشونت‌های سیاسی به یاد دارد که بیکاری و محرومیت‌های اقتصادی عامل محوری آنها بوده است مانند انقلاب فرانسه، شورشیهای طبقات پایین در مکزیک و انگلستان قرن هفدهم، شورشیهای غذایی در انگلستان قرن هیجدهم، خشونت ماشین‌شکنان لودیت‌ها (گروهی از کارگران انگلیسی که در سالهای ۱۶-۱۸۱۱ ماشینهای جدید را درهم می‌شکستند، زیرا آنها را موجب گسترش بیکاری می‌دانستند)، آشوبهای کارگری آمریکا در قرنهای نوزدهم و بیستم. پیش از انقلاب ۱۸۴۸، پاریس نیز دچار رکود اقتصادی و افزایش چشمگیر بیکاری شده بود.

پس از آن سال در فرانسه و دیگر کشورهای اروپای غربی میزان اشتغال و دستمزدها افزایش یافته و آشوبهای انقلابی کاهش پیدا کردند.

مارکس معتقد است که بیکاری در بروز شرایط انقلاب نقش دارد. براساس نظریه او، با افزایش بیکاری، تقاضا برای کالاهای مصرفی کاهش می‌یابد و در نتیجه تقاضا برای کالاهای سرمایه‌ای هم کم می‌شود و کارگران

بخش کالای سرمایه‌ای به نحو فزاینده‌ای بیکار می‌گردند. با کاهش سرمایه‌گذاری و افزایش بیکاری و پیدایش بحران و رکود... سرمایه‌داری به آخرین نقطه رشد خود می‌رسد. در این وضعیت رقابتهای درونی بورژوازی از یک سو و مبارزه پرولتاریا از سوی دیگر شرایط انقلاب را فراهم می‌آورد.^۸

جیمز دیویس نیز با مقایسه چند انقلاب به این نتیجه رسیده است که انقلاب با پیشرفت اقتصادی در ارتباط است. به عبارت روشن‌تر، به نظر می‌رسد که انقلابات زمانی وقوع می‌یابند که در توسعه اقتصادی رکود و عدم موفقیتی حاصل گردد و به عبارت درست‌تر زمانی انقلابات حادث می‌شوند که توسعه اقتصادی با آهنگ خواستها همگام نباشد.^۹ ضمن توسعه اقتصادی به تدریج بعضی از خواستها برآورده می‌شوند، ولی بعضی دیگر به دلیل اینکه هنوز ارضای آنها وجود ندارد، و یا نیازهایی هستند که به دنبال ارضای نیازهای قبلی به وجود می‌آیند، همچنان ارضا نشده باقی می‌مانند.

این نیازهای ارضا نشده به صورت یکی از موتورهای توسعه اقتصادی در می‌آیند، ولی اگر توسعه اقتصادی متوقف گردد و یا دچار رکود شود و یا اینکه خواستهای ارضا نشده با آهنگی سریعتر از پیشرفت اقتصادی افزایش یابد، نتیجه حاصل جزء نیازهای اساسی می‌باشد و در اثر بیکاری و فقدان فرصتهای شغلی این نیاز ارضا نشده و با ایجاد نارضایتی و مکانیسم بروز شرایطی، وقوع جنبشها و انقلابات را تسهیل می‌کند.

«در پی جنگهای اول جهانی و سپس رکود اقتصادی ۱۹۲۹-۳۲ در اروپا کارخانجات با رکود مواجه شدند و در نتیجه، بیکاری و فقر بسیار گسترش یافت.

از آن زمان، یافتن یا داشتن شغل به یک ارزش اجتماعی تبدیل شد و بیکاری یک ارزش اجتماعی منفی به خود گرفت تا حدی که حتی وقتی در اواخر دهه ۱۹۸۰ در آلمان به هر شخص بیکار ماهیانه تا حدود دو هزار مارک

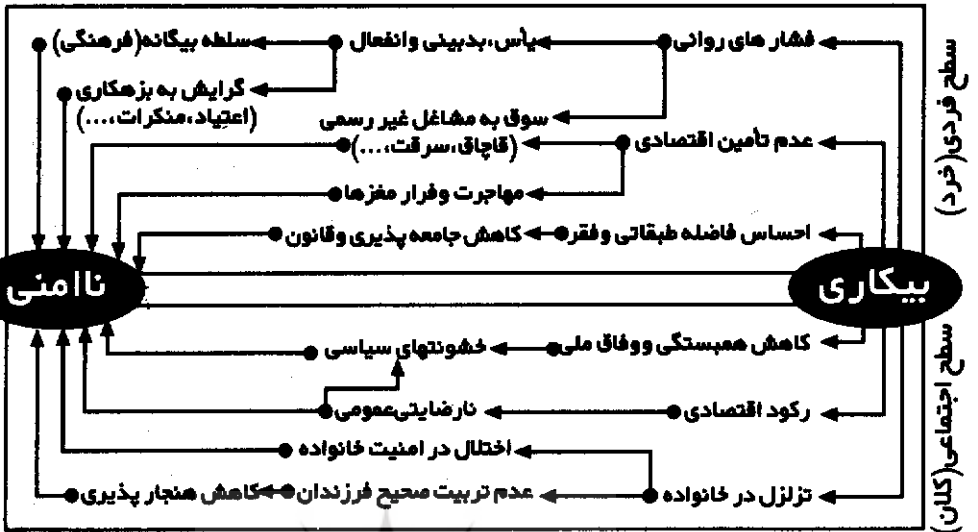
پول می‌دادند، کمتر کسی از بین آلمانیها مایل بود که از این پول استفاده کند. چنین شخصی از جانب زن و فرزند و اعضای جامعه به عنوان یک شخص ناموفق و بی‌عرضه، ارزیابی و تحقیر می‌شد.»^{۱۰}

لذا در برقراری و ثبات امنیت در خانواده و احساس مدیریت و سرپرستی، اشتغال نقش محوری دارد و سایر ابعاد خانواده را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. بیکاری و عدم تأمین نیازها زمینه‌های مناسبی را برای از هم پاشیدگی و تزلزل ارکان آن مهیا می‌سازد.

خانواده در هر جامعه‌ای به منزله هسته اصلی و اساسی ثبات جامعه تلقی می‌شود و لذا اختلال در امنیت آن باعث بهم خوردن نظم و آرامش جامعه می‌شود. از سوی دیگر در چنین خانواده‌هایی تربیت فرزندان به صورت صحیح صورت نمی‌گیرد و پدر بیکار توجه چندانی به این مسأله ندارد، اساساً بیکاری مجال فعالیت طبیعی و سازندگی را از خانواده سلب می‌نماید.

با شیوع بیکاری، بار تکفل افزایش می‌یابد، بنابراین نه فقط خود بیکار بلکه کل اعضای خانواده تحت تأثیر قرار می‌گیرد و روابط بین شخص بیکار با اعضای خانواده آسیب جدی می‌بیند، در این زمان امنیت خانواده دچار اختلال می‌گردد.

در خاتمه باید گفت اینگونه نیست که اشتغال حتماً آثار مثبتی بر بهداشت روانی و نیز امنیت جامعه داشته باشد و بیکاری آثار منفی، بلکه بیکاری، عدم امنیت شغلی و هر مسأله فشارزای دیگری، فرد را از نظر بهداشت روانی دچار اختلال می‌کند که در بسیاری از اوقات مسأله خیلی بغرنج نمی‌شود، اما در برخی موارد که نرخ آن افزایش بسیار می‌یابد، به صورت بحران مطرح شده و تجلی آن، تلاطم اجتماعی و اختلال در امنیت عمومی جامعه در ابعاد مختلف است. این تأثیر در دو سطح فردی و اجتماعی عمل می‌کند که می‌توان آن را به صورت مدل ضمیمه دید. ►



پی‌نوشت

- ۱- برکوتیز، مورتون، مقاله امنیت ملی، گزیده مقالات سیاسی - امنیتی، ترجمه مؤسسه پژوهش‌های اجتماعی، صفحه ۱۰۳.
- ۲- گلستان سعدی، به تصحیح و شرح غلامحسین یوسفی، خوارزمی ص ۱۶۵ و ۱۶۶.
- ۳- دکتر بشیریه، حسین، انقلاب و بسیج سیاسی، صفحه ۵۳.
- ۴- همان، صفحه ۱۵.
- ۵- دکتر رفیع پور، فرامرز، آناتومی جامعه، صفحه ۴۶۱.
- ۶- بوتول، گاستون، جامعه‌شناسی جنگ، ترجمه هوشنگ فرخجسته، صفحه ۷۶.
- ۷- گی‌روشه، تغییرات اجتماعی، ترجمه دکتر منصور وثوقی، ص ۲۹۷.
- ۸- منبع شماره دو، صفحه ۳۲.
- ۹- منبع شماره پنج، صفحه ۳۰۰.
- ۱۰- منبع شماره چهار، صفحه ۴۶۰.